

اسرائیل خواهان صلح نیست

نوشتۀ گیدئون لوی Gideon Levy

مفسر و روزنامه نگار «هاآرتز»

ترجمۀ محسن یلفانی

اسرائیل خواهان صلح نیست. هیچ وقت این چنین آرزو نداشته‌ام که ثابت شود آنچه در اینجا می‌نویسم، اشتباه باشد. امّا قرائن و شواهد روی هم تلنبار میشوند. در واقع، می‌توان گفت که اسرائیل هیچ وقت خواهان صلح نبوده است؛ منظور یک صلح عادلانه است، صلح بر اساس سازشی عادلانه برای هر دو طرف. درست است که در زبان عبری سلام معمول بین مردمان همان «شالوم» (صلح) است - شالوم هنگامی که همدیگر را می‌بینند و شالوم به همدیگر را ترک می‌کنند. تقریباً هم اسرائیلی‌ها دم به ساعت تکرار می‌کنند که خواهان صلح‌اند، و البته که چنین است. امّا منظور آنها چنان صلحی نیست که با عدالت همراه باشد، که بی آن، نه صلحی هست و نه خواهد بود.

اسرائیلی‌ها خواهان صلح‌اند، نه عدالت؛ آنها خواهان صلحی که بر ارزش‌های جهان‌شمول مبتنی باشد، نیستند. بدین ترتیب، حاصل چنین ترجیح‌بندی است «صلح، صلح، در حالی که صلحی در کار نیست.» و قضیه به همین جا ختم نمی‌شود: در سال‌های اخیر اسرائیل حتّی از آرزوی برقراری صلح هم فاصله گرفته و یک سره از آن ناامید شده است. صلح از دستور کار اسرائیل محو شده و جای خود را یا به اضطراب‌های جمعی داده است که منطقی به جامعه تزریق میشوند، و یا به امور شخصی و خصوصی که بر هر چیز دیگر اولویت دارند.

به نظر می‌رسد که آن اسرائیلی‌ای که در آرزوی صلح بود یک دهه پیش در گذشت. یعنی در پی شکست دیدار سران در کمپ دیوید در سال ۲۰۰۰، همراه با جان‌داختن دروغِ فقدان طرف مذاکره فلسطینی، و البته، با از سر گذراندن دوران خون‌آلود انتفاضه دوّم. امّا حقیقت این است که حتّی پیش از آن هم، اسرائیل هیچ وقت واقعاً خواهان صلح نبوده است. اسرائیل هیچ وقت، حتّی برای یک لحظه، با فلسطینی‌ها به عنوان انسان‌هایی با حقوق برابر رفتار نکرده است. اسرائیل هرگز نسبت به مصیبت فلسطینی‌ها به عنوان یک مصیبت انسانی و ملی تفاهمی نشان

نداده است.

جناح طرفدار صلح اسرائیل نیز - اگر اصولاً چنین چیزی وجود داشته - در بحبوحهٔ صحنه‌های دلخراش انتفاضهٔ دوّم و باز با همان دروغ «فقدان شریک مذاکره»، آخرین نفس‌ها را کشید. آنچه باقی ماند چند سازمانی بودند که در برابر مبارزه‌ای که به منظور بی‌اعتبار کردن آنها در گرفته بود، همانقدر مصمّم و فداکار بودند که بی‌اثر و بی‌خاصیت. بنا بر این، اسرائیل ماند و موضع انکارگرایانه‌اش.

در این میان، انکارناپذیرترین دلیل این که اسرائیل خواهان صلح نیست، پروژۀ شهرک‌سازی در اراضی اشغالی است. از همان آغاز این پروژه، هیچ‌بوتی آزمایشی چنین با قطعیت و دقت نیّت واقعی اسرائیل را آشکار نکرده است. به عبارت ساده: سازندگان این شهرک‌ها، در پی تحکیم بخشیدن به اشغال‌اند، و بنا بر این صلح نمی‌خواهند. تمام داستان در این دو کلمه خلاصه شده است.

با فرض عقلانی بودن تصمیمات اسرائیل، نمی‌توان پذیرفت که ساختن شهرک‌ها در اراضی اشغالی با خواست صلح سازگار باشد. هر نوع اقدام برای خانه‌سازی، هر خانۀ پیش‌ساخته و هر بالکن، به معنی مردود دانستن صلح است. اگر اسرائیل می‌خواست که از طریق توافقاتی اسلو به صلح دست یابد، می‌بایست حداقل ساختن شهرک‌ها را به ابتکار خود متوقف می‌کرد. این که چنین اقدامی صورت نگرفت، ثابت می‌کند که توافقاتی اسلو فریبکارانه بوده‌اند و یا در نهایت، روایتی از یک شکست اعلام شده. اگر اسرائیل در طابا، در کمپ دیوید، در شرم‌الشیخ، در واشینگتن و یا در بیت‌المقدس می‌خواست به صلح دست یابد، می‌بایست قبل از هر چیز به ساختن شهرک‌ها پایان دهد. بدون هیچ قید و شرطی و بدون هیچ انتظاری. این واقعیت که اسرائیل چنین نکرد دلیل آن است که خواهان صلح عادلانه نیست.

امّا شهرک‌ها تنها یک محک برای دریافت نیّت اسرائیل به شمار می‌روند. امتناع اسرائیل ریشه‌های بسیار عمیق‌تری دارد و در «دی-ان-ای» اش، در دستگاه گردش خونش، در دلیل وجودی‌اش، و در بدوی‌ترین اعتقاداتش جای دارد. در آنجاست که، در عمیق‌ترین لایه‌ها، این مفهوم نهفته است که این سرزمین تنها برای یهودیان در نظر گرفته شده است. در آنجاست که، در عمیق‌ترین سطح، پیام «ام اشگولا» (am sgula) - «قوم ارزشمند خدا» - و «خدا ما را برگزید»، جای گرفته است. در عمل، این پیام به این صورت معنی شده که، در این سرزمین یهودیان مجازند به انجام هر کاری که برای دیگران ممنوع است، دست

بزنند. نقطه عزیمت این است و از این نقطه راهی به سوی صلح عادلانه نیست. آنجا که نام بازی سلب هویت انسانی از فلسطینی‌هاست، آنجا که سیاست شیطانی جلوه دادن فلسطینی‌ها هر روز و هر روز به مردم حقنه می‌شود، راهی برای نیل به صلح عادلانه موجود نیست. کسانی که متقاعد شده‌اند که هر فلسطینی آدمی مظلومی است و هر فلسطینی می‌خواهد «یهودی‌ها را به دریا بریزد»، هرگز با فلسطینی‌ها صلح نخواهند کرد. بیشتر اسرائیلی‌ها متقاعد شده‌اند که این دو نظر حقیقت دارند.

در دهه گذشته، هر دو ملت از هم جدا شده‌اند. جوان معمولی اسرائیلی هیچ وقت همتای فلسطینی خود را نمی‌بیند، مگر در دوران خدمت سربازی‌اش (آن هم در صورتی که خدمتش را در سرزمین‌های اشغالی انجام دهد). جوان معمولی فلسطینی هم هرگز همسن و سال‌های اسرائیلی خود را نمی‌بیند، مگر در لباس سرباز عصبی‌ای که بر سرش داد می‌کشد، یا نصف شب به خانه‌اش هجوم می‌برد، و یا در هیئت یکی از ساکنان شهرک‌ها، زمینش را غصب می‌کند و یا بی‌شعش را به آتش می‌کشد.

در نتیجه، تنها تماس میان دو ملت به برخورد اشغالگر، که مسلح و خشن است، با اشغال‌شده، که سرخورده و آماج رو آوردن به خشونت است، محدود شده. مدت‌ها از روزگاری که فلسطینی‌ها برای کار به اسرائیل می‌آمدند و اسرائیلی‌ها در فلسطین مغازه‌داری می‌کردند، گذشته است. مدت‌هاست که دورانی که این دو ملت چند دهه‌ای را در سرزمینی مشترک سر کردند و با هم روابطی نیمه عادی داشتند و این روابط از حداقل عدالت برخوردار بود، سپری شده است. در چنین اوضاع و احوالی، تحریک کردن و به خشم آوردن این دو ملت علیه یکدیگر، همچنانکه تشدید ترس و انباشتن کینه‌های جدید بر روی آنچه از پیش موجود بوده، بسیار آسان است. و همین، خود دستورالعمل مطمئنی برای امتناع از صلح است.

بدین ترتیب بود که هوس جدیدی به سر اسرائیلی‌ها زد: هوس جدائی: «آنها آن طرف، ما هم این طرف (و همین طور آن طرف)». در حال حاضر که هنوز اکثریت فلسطینی‌ها - تخمینی بر اساس تجربی دهها سال کار روزنامه‌نگاری خودم در سرزمین‌های اشغالی - خواهان همزیستی‌اند، اغلب اسرائیلی‌ها در پی جدائی‌اند، طبعاً بی آنکه حاضر به پرداخت هزینه آن باشند. نظریه «دو کشور» طرفداران فراوانی پیدا کرده، اما هیچ تصمیمی برای متحقق کردن آن در عمل در میان نیست. اغلب اسرائیلی‌ها طرفدار این نظریه‌اند، ولی مایل نیستند که نه اکنون، و حتی نه در اینجا، اجرا شود. آنها با این باور تربیت شده‌اند که طرفی برای مذاکرات صلح در کار نیست - البته طرف فلسطینی، و گر نه،

طرف اسرائیلی حاضر و آماده است.

متأسفانه، حقیقت تقریباً بر عکس این باور است. فلسطینی‌ها دیگر شانس برای این که ثابت کنند می‌توانند طرف مذاکره باشند، ندارند؛ اسرائیلی‌ها معتقدند که آماده مذاکره‌اند. بدین ترتیب فرآیندی آغاز گردید که طی آن شرایط، موانع و اشکال‌تراشی‌های اسرائیل بر هم انباشته شد - که این همه خود نشان‌دهنده دیگری است بر امتناع اسرائیل. نخست خواست توقف تروریسم مطرح شد؛ پس از آن خواست تغییر رهبری (یاسر عرفات مانع دست و پاگیری به شمار می‌آمد)؛ پس از اینها، مانع حماس پیش آمد. اکنون نوبت خودداری فلسطینی‌ها از برسمیت شناختن اسرائیل به عنوان یک دولت یهودی است. اسرائیل بر این عقیده است که به هر اقدامی که دست می‌زند - از دستگیری‌های دسته‌جمعی تا ساختن شهرک‌ها در اراضی اشغالی - همه بر حق‌اند، در حالی که هم‌اقدامات فلسطینی‌ها «یک جانبه» بوده است.

تنها کشور روی کره زمین که فاقد مرز است تا به حال حاضر نشده است حتی مرزهای مصالحه شده‌ای را که خود به آنها رضایت می‌دهد، تعیین کند. اسرائیل هنوز این واقعیت را هضم نکرده است که برای فلسطینی‌ها، مرزهای ۱۹۶۷ مادر همه مصالحه‌ها و خط قرمز عدالت (یا عدالت نسبی) است. برای اسرائیلی‌ها، مرزهای ۱۹۶۷، «مرزهای خودکشی» است. به همین دلیل است که حفظ وضعیت موجود به هدف واقعی اسرائیل، به مهمترین اصل سیاست اسرائیل، و تقریباً به غایت نهایی آن تبدیل شده است. اما مسئله این است که وضعیت موجود تا ابد قابل دوام نیست. از لحاظ تاریخی، کمتر ملتی بوده است که بدون مقاومت به اشغال تن در داده باشد. جامعه بین‌المللی نیز سرانجام روزی در مورد این وضعیت قاطعانه به صدا درخواهد آمد و این به صدا درآمدن با اقدامات تنبیهی همراه خواهد بود. از این همه به این نتیجه می‌رسیم که هدف اسرائیل واقع‌بینانه نیست.

اکثریت اسرائیلی‌ها، هر چند که رابط خود را با واقعیت از دست داده‌اند، زندگی معمول خود را ادامه می‌دهند. آنها دنیا را همواره علیه خود میدانند، و مناطق اشغالی را که دم در خانه‌هایشان است، بسی دور از قلمرو علایق خود می‌شمارند. هر کس که به خود جرات دهد از سیاست اشغالی اسرائیل انتقاد کند، به ضد یهود بودن متهم می‌شود؛ هر اقدام مقاومت‌آمیز به عنوان یک تهدید وجودی تلقی می‌شود؛ تمامی مخالفت‌های بین‌المللی نسبت به سیاست اشغال به حساب «محروم کردن اسرائیل از حقوق حق خود» و تهدیدی نسبت به موجودیت کشور گذاشته می‌شوند. هفت میلیارد مردم دنیا - که بیشترشان با اشغال

مخالفتند، در اشتباه‌اند، و شش میلیون یهودی اسرائیلی - که بیشترشان از اشغال حمایت می‌کنند - بر حق. چنین است واقعیت از نگاه یک اسرائیلی متوسط.

بر این همه، سرکوب، پنهان‌کاری و تیره و تار کردن فضا را نیز بیافزائید تا توضیح دیگری برای سیاست امتناع اسرائیل بیابید: تا زمانی که زندگی در اسرائیل بر وفق مراد است، آرامش برقرار است و واقعیت مخفی نگاه داشته می‌شود، چرا باید کسی برای استقرار صلح خود را به دردسر بیاندازد؟ تنها راه برای این که غز^۳ محاصره شده، وجود خود را به خاطر مردم بیاورد، این است که چند تا موشک شلیک کند؛ و ساحل غربی تنها وقتی در دستور روز قرار می‌گیرد که، مثل روزهای اخیر، در آنجا خونی ریخته شود. به همین ترتیب، به موضع جامع^۴ بین‌المللی فقط وقتی توجه می‌شود که می‌کوشد تحریم یا مجازاتی علیه اسرائیل اعمال کند، که در این صورت بلافاصله مبارزه‌ای علیه آن آغاز می‌شود که محتوای اصلی‌اش را مظلوم‌نمایی همراه با اتهامات تاریخی تند و تیز - و گاهی گستاخانه و بیربط - تشکیل می‌دهد.

چنانکه ملاحظه می‌شود، تصویر غمانگیزی است. در این تصویر هیچ پرتوی از امید نمی‌توان یافت. تغییر به خودی خود، از درون جامع^۵ اسرائیل، تا زمانی که به همین منوال رفتار می‌کند، پیش نخواهد آمد. اشتباهات فلسطینی‌ها به یکی دو تا ختم نمی‌شود، اما اشتباهات آنها فرعی است. در این دعوا، عدالت اساساً با طرف فلسطینی است، در حالیکه طرف اسرائیلی اساساً راه امتناع را برگزیده است. اسرائیلی‌ها اشغال را می‌خواهند، نه صلح.

فقط امیدوارم که در اشتباه باشم.

(این مقاله به زبان‌های عبری و عربی نیز منتشر شده است.)

روزنامه^۶ ها آرتز روز سه شنبه ۸ ژوئیه در تل آویو کنفرانسی درباره^۷ صلح برگزار می‌کند. در این کنفرانس بجز عد^۸ زیادی از صاحب نظران، پرزیدنت شیمون پرز و پرزیدنت محمود عباس هم شرکت خواهند داشت. شیمون پرز گفتگویی با یک خبرنگار خواهد داشت. از محمود عباس نیز یک گفتگوی ضبط شده پخش خواهد شد. گیدئون لوی نیز در کنفرانس حاضر خواهد بود.